

گفتاری در مورد لعان

در شماره ۶۷ - ۶۸ مجله کانون وکلا مقاله ای تحت عنوان (لعان در قانون مدنی) بقلم آقای اوصیاء درج شده بود که قابل استناد بود وحق کلام در آن بنیکی ادا گردیده بود منتهی در یکی دو مورد مطالبی پرسبیل انتقاد متذکر شده بودند که اگر با دقت مطالعه میشد یقین حاصل میگردید که جناب ایشان بدون توجه به چند مطلب که در ضمن همین گفتار بآنها برخورد خواهند کرد این انتقادات را ذکر نموده‌اند که عرض مطالب مذکور در این زمینه لازم است. قبل از ورود در این بحث ذکر مقدمه ذیل ضروری است که :

احکام شرع دائر مدار علتند یعنی هر حکم شرعی بموجب علت‌هایی بوجود آمده است و سلسله نامتناهی علل باصطلاح فقها نامنضبط و نامحدود است یعنی بهر اندازه که فکر بشر رو پیشرفت گذارد یک سلسله علل جدیدی دیگری برای احکام شرعی کشف میشود که سابقاً از نظر کاشفین و محققین مخفی بوده است و علل مذکور هم ممکن است هم ظاهری و هم باطنی و پنهان باشند!

بهر صورت دانستن بعضی علل بتنهائی نمیتواند موجب این گمان شود که شرع انور در احکام خود راه خطا پیموده و از تشخیص مطالب ساده نیز عاجز بوده است. پس از عرض این مقدمه که برای بیان مقصود بینهایت نارساست بعلت خودداری از اطاله کلام وارد اصل مطلب میشویم :

۱) استناد بماده ۱۱۶۷ قانون مدنی و قیاس آن بامورد لعان صحیح بنظر نمی‌رسد بلحاظ اینکه اگر در ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی بصراحت جمله: «**طفل حامله از زنا ملحق بزانی نمیشود**» ذکر شده است بدینجهت است که با اثبات دلائل شرعی و مسلم زانیه بودن زن مسلم گردیده است در صورتیکه در مورد لعان یکطرف موضوعی را اظهار میکنند (شخص واحدی شهادت بانجام امری میدهد و طرف دیگر آنرا انکار میکند). باینجهت است قرار دادن لعان در ردیف زنا (که بنا بدلائلی مسلم شده است شهادت چهار نفر شاهد عادل) صحیح نیست.

بلحاظ اینکه از نظر شارع ارتکاب زنا از جهت زن واقعاً مسلم نیست چه شوهر ممکن است بنا باشتباه حواس خود زمانی دچار خطا یا توهم شود و چون شهادت واحد مسموع نیست لذا مسلم دانستن یک مطلب بصرف شهادت یکنفر صحیح نمیباشد منتهی علت اینکه شارع اثراتی بر لعان مترتب نموده است باینجهت است که زندگانی بین زن و شوهر موصوف را که پرازوسوسه و بدبینی است غیر قابل ادامه تشخیص داده و آنرا متزلزل سیاید از اینجهت لعان را موجب تفریق سیداند.

گفتاری در مورد لعان

بایک مراجعه سطحی بماده ۱۰۵۴ قانون مدنی ملاحظه میگردد که قانون مدنی زناء محصنه را موجب حرمت ابدی میداند و همین حکم در ماده ۱۰۵۲ قانون مدنی در مورد لعان صادق است ولی باتمام تفصیل کلیه آثار مترتبه بر زناء محصنه در مورد لعان وجود ندارد چه ممکن است مرد از لعان رجوع کند در صورتیکه در مورد زناء محصنه چنین بازگشتی امکان ندارد و علت این امر بتفصیلی که ذکر شد این است که ممکن است مرد در مشاهده خود دچار اشتباه شده باشد و بعداً باین مطلب پی ببرد البته در مورد این اشتباه فروضی متصور است که تصور آنرا بافکار روش خوانندگان وامیگذارم!

۲) ایراد اینکه چگونه میتوان تصور کرد که (یک ماهیت دو وجود متناقض داشته باشد) صحیح نیست و خوشبختانه با ذکر مورد زناء بشبهه نگارنده محترم در همین قسمت باینمطلب پاسخ داده‌اند و تصور وجودی را که دارای دو موقعیت متناقض است شاهد مثال آورده‌اند. ضمناً بیجا نیست توضیح داده شود که اصطلاح (یک ماهیت دو وجود متناقض داشته باشد) در این قسمت از مقاله ظاهراً صحیح بنظر نمیآید و بهتر است گفته شود (یک وجود دو وضع متناقض یا مخالف هم داشته باشد). چه در اینمورد وجودی بموجودیت طفل مورد بحث افزوده نمیگردد بلکه بنا بعقیده نگارنده محترم در دو وضع حقوقی مخالف یکدیگر یا لااقل متفاوت و مختلف قرار میگیرد.

با اینکه همانطور که متذکر گردیدیم پاسخ این سؤال در مقاله خود آقای اوصیاء درج است و ذکر طفل متولد از زنا بشبهه پاسخ این قسمت را میدهد ولی گفتار این مطلب نیز بیجا نیست که نه تنها درجهان قانون و قانون‌گزاری بلکه آنچه درجهان وجود دیده میشود تقریباً میتوان گفت دارای حقیقت وجودی ثابت و مسلم نیست و از جهت نسبت آن با اشیاء دیگر و مقایسه آن از نظر کیفیت، کمیت، اضافه و متغیر است ولی هرگز نباید تصور کرد که برای یک وجود هزاران ماهیت متناقض ایجاد شده بلکه وجود یکی است منتهی از دیدگاههای مختلف تغییر وضع (نه تغییر ماهیت) میدهد مثلاً مس نسبت به آهن دارای استحکام کمتر و نسبت به چوب واجد صلابت بیشتری است و هكذا. در مسائل قانونی نیز شخص ممکن است از یکنظر پدر کسی و از جهت دیگر فرزند شخصی باشد و همچنین از یکنقطه نظر ممکن است کسی بستانکار ولی همان شخص نسبت بدیگری بدهکار باشد بدون اینکه موقعیت حقوقی این شخص نسبت بدونفر مذکور یا هزاران نفر دیگر تغییر ماهیت یا وجود متناقضی برای او ایجاد نماید.

عین این ایراد در صورت صحت نسبت بماده ۱۱۶۶ قانون مدنی ممکن است مطرح گردد چه ماده مذکور با این عبارت که: «هرگاه بواسطه وجود مانعی نکاح بین ابوین طفل باطل باشد نسبت طفل بهریک از ابوین که جاهل برووجود مانع بوده مشروع و نسبت بدیگری نامشروع خواهد بود در صورت جهل هر دو نسبت طفل بهر دو مشروع است» فروض مختلفی را پیش آورده که امکان دارد طفل نامشروعی پا بعرصه وجود بگذارد.

این فروض در مورد مواد ۱۰۴۵ (نکاح با اقارب نسبی) ۱۰۴۶ (موضوع قرابت رضاعی) ۱۰۴۷ (مصارفه) ۱۰۴۸ (جمع بین دو خواهر) ۱۰۴۹ الی ۱۰۵۹

قانون مدنی ایران ذکر شده است و طفل حاصل از این نزدیکیها در عین اینکه از یکطرف طفل مشروعی است نسبت یکی از ابویین نامشروع میباشد بنابراین ملاحظه میشود که چنین فرضی در قانون وجود دارد و دو مطلب بینظیری نیست.

۳) از نظر اجتماعی هم بدون سرپرست گذاشتن یک طفل بصرف یک تصور که امکان بطلان آن هر آن ممکن است و او را نه ملحق پیدردانستن و نه ملحق بمادر و مالا نامبرده را بدون سرپرست رها نمودن مخالف هر آئین و شریعتی است و تصوراتی که چنین طفلی را ممکنست سازمانهای تربیت اطفال نگاهداری نمایند هر چند در کلیه موارد عملی نیست کردار ناصحیحی نیز بنظر میرسد که طفل را از مادر خود جدا بکنند و در محیطی که معلوم نیست چگونه شرایطی خواهد داشت نگاهداری نمایند که بتصور نگارنده گرامی بعضی از نصوص حقوقی زیر و زبر نشود.

اگر قبول داشته باشیم که حقوق برای مردم است نه مردم برای حقوق و اگر داستان نگهبان دارالایمانی که طفل مردم را زنده زنده آتش زد بیاد داشته باشید التفات خواهید فرمود که مذهب مقدس اسلام تا چه اندازه برای حفظ خانواده و احترام باحساسات مادری اهمیت قائل است که اجازه نمیدهد بهیچ عنوان حتی المقدور طفل از آغوش خانواده و مادر جدا نشود و همین مطالب منسوخه چه خوب میتواند دردهای پیدرمان اجتماع را دوا کند.

مطالب بدرازا کشید اگر فرض شود که شوهر (لاعن) به اشتباه خود پی برد و خواست از لعان رجوع کند فرزند خود را از کجا باید تحویل بگیرد از آغوش مادر یا از دارالایتام؟

انتقاد دیگری نیز در این زمینه بماده ۸۸۳ قانون مدنی شده است که بنظر ایشان رجوع پدر از لعان هر چند موجب میشود که پسر از پدر ارث میبرد چرا از اقوام ارث نمیبرد و اقوام پدری نیز از او ارث نمیبرند ولی در مورد اینکه پدر نمیتواند از فرزند خود ارث برد خود ایشان قائل بمجازات مدنی شده اند بنابراین در این خصوص بحثی وجود ندارد.

ازوماً توضیح میدهد که تذکر ایشان در مورد لفظ پسر در ماده ۸۸۳ صحیح و منطقی است.

اما در موارد ذکر شده نیز خوشبختانه جناب ایشان در همین خصوص پاسخگوئی فرموده اند و با عنوان مطلب اضرار بغير قضیه تقریباً حل شده است منتهی با پیش کشیدن موضوع حقوق ثابتة مطلب را بدین ترتیب تفسیر کرده اند که تحقق ضرر در وقتی است که حق ثابتة ای از کسی فوت شود بنظر میرسد همین تفسیر نیز صحیح نباشد چه نمیتوان فرقی بین ضرر در مورد حقوق ثابتة و حقوق متصوره قائل شد و یا عام بودن لفظ ضرر میتوان آنرا شامل هر دو گونه زیان دانست مضافاً باینکه امکان این امر که از تاریخ لعان تارجوع از آن حقوق متصوره مورد بحث بصورت حقوق ثابتة درآید نیز موجود است.

چه ممکن است یکی از اقوام پدری طفل فوت کند و حقوق متصوره وراثت او

افتاری در مورد لعان

بصورت حقوق ثابت. درآید در این فرض اگر تقسیم ترکه واقع شد و پس از آن رجوع از لعان اتفاق افتاد تکلیف چیست؟

آیا باید بآن نسبت که طفل از ماترك ارث میبرد از وارث یا وراث مذکور منتزاع کرد و به او داد یا اینکه قائل به نبردن ارث نسبت بآن قسمت شد؟

اگر انتزاع ماترك مورد عمل قرار بگیرد مصداق قطعی اضرار (بضرنگارنده) وقوع پذیرفته و اگر قائل به نبردن ارث شویم که تحصیل حاصل صورت گرفته و بچی نیست.

و اگر بگوئیم نسبت بآنهایی که حقوق ثابت دارند و رجوع واقع شده اشکالی ندارد که ماترك متعلق ایشان باشد ولی نسبت بکسانی که حقتشان بصورت حقوق متصوره است باید توارث بنحو مورد بحث عملی شود ترجیح بلامرجح خواهد بود و ایجاد اختلالات اجتماعی خواهد کرد.

چه ممکن است وراث اقوام پدری اگر مطلع شوند که ممکن است پدر طفل از لعان رجوع کند و با یک رجوع ساده او فرضاً هزاران تومان ضرر بسهم الارثشان بخورد نسبت بجان کسان خود (طفل یا پدر) قبل از رجوع سوء قصد نمایند.

چون وجود فروض فوق اشکالاتی در عمل تولید میکند و مباحثی را ایجاد مینماید که بیشتر موجب پیچیده شدن مطلب میگردد شارع مقدس با یک دستور ساده از پیدایش اینگونه اختلاف جلوگیری کرده است.

از جمله گفت و شنود هائی که در این زمینه ایجاد میشده است این بود که رجوع از لعان کاشف است یا غیر کاشف اگر کاشف است باید آثار آن نسبت به سابق (یعنی از تاریخ وقوع) حمل شود و اگر کاشف نیست باید اثر آن از روز رجوع بر اسور حمل شود در این خصوص عده ای مخالف و عده ای موافق و بالنتیجه سبب لعان هزاران مرتبه مفصل تر از اینکه هست میشد.

بحث اجتماعی این مطلب نیز چنین است که :

اولاً - مقنن خواسته است با سهم بودن طفل در میراث پدر او را ستوجه اشتباه خود بکند و احیاناً این مال اندیشی قانون این حسن را دارد که پدرها برای اینکه بعضی یایکی از فرزندان خود را از ارث محروم کنند نمیتوانند باین حربه متوسل شده و دوباره رجوع نمایند و باصطلاح از جهت فرزند خود اعاده حیثیت نموده و مال خود را حفظ کرده باشند.

ثانیاً - ارث نبردن پدر از طفل را میتوان در واقع مجازات مدنی دانست با این نکته مخفی در عمق قانون که اگر پدری بواسطه لعان فرزند خود را از سمت فرزندی خلع کرد و سپس بنا بموجبی طفل صاحب مالی شد پدر بطمع مال او از لعان رجوع ننماید بلکه باصمیمیت و اعتقاد با اشتباه خود از لعان رجوع کند.

ثالثاً - اقوام پدری از طفل ارث نمیبرند چون پدر در این مورد جامع نسب

و در واقع رابط نسبی بین فرزند و خانواده پدر است منطقی است در صورتیکه پدر از فرزند ارث نبرد اقوام او بطریق اولی ارث نخواهند برد و دوباره میتوان گفت این نیز پاداشی است که شرع مقدس به مادر و اقوام مادری بدون ذکر اسم آنها داده است و رنجی که مادر در طی دوران لعان متحمل شده است البته تا حدودی بدینوضع جبران میگردد.

در خاتمه عرض میشود بهمان نحوی که آقای اوصیاء متذکر گردیده اند قطع رابطه بین زن و شوهر دلیل زانیه بودن زن نیست و با این گفتار (بدیهی است بصرف لعان نمیتوان به زانیه بودن زن حکم کرد زیرا همچنانکه شوهر زن را نسبت زنا میدهد و گفته خویش را با استشهاد از خدا مؤکد میسازد زن نیز بهمین نحو گفتار شوهر را دروغ می شمارد) بنابراین اگر احکام لعان از جهتی منطبق با احکام مربوط به زنا و از سوئی دیگر قابل انطباق بانکاح صحیح نمیشد جای تعجب نیست!

در مورد اینکه گفته اند لفظ حرمت ابدی با رجوع از لعان بایکدیگر سازگار نیست توضیح داده میشود که در صورت رجوع از لعان حرمت از بین میرود. چه حرمت ابدی از اثرات لعان است و چون رجوع از لعان در شرع اسلام مجاز شناخته شده است بنابراین جز آثاری که مخصوصاً به آنها اشاره شده است (در خصوص ارث.....) اثر دیگری از لعان باقی نمی ماند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی